

نشست نقد و بررسی رمان «کلیدر» در نهمین شب «هزار و یک شب رمان» در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد

کلیدر در آسمان ادبیات فارسی می درخشد، چنان که تاریخ بیهقی

رادمنش

گزارش خبری

محمد علی جمالزاده، پدر داستان کوتاه ایران، پس از مواجهه با رمان «کلیدر» سخت به هیجان آمد و این برانگیختگی را می شود در نامه سراسر تحسینی که پس از خواندن جلد دوم رمان برای محمود دولت آبادی نوشته است، دید: «من رمان های زیادی خوانده ام، از غربی ها خیلی خواندم. تصور نمی کنم کسی به حد دولت آبادی توانسته باشد این چنین شاهکاری بیافریند. بر من مسلم است روزی قدر و قیمت کلیدر را خواهند دانست و به زبان های زیادی ترجمه خواهد شد. روزی را می بینم که دولت آبادی عزیز ما جایزه نوبل را دریافت خواهد کرد.»

داریوش شایگان، نویسنده و اندیشمند نیز دولت آبادی را با بالزاک، نویسنده بزرگ فرانسوی، مقایسه کرده و گفته است: «او برخلاف انوره

● تاریخ بیهقی در ادبیات کلاسیک ما می درخشد

و کلیدر در ادبیات معاصر

دکتر محمدجعفر باحقی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی، مصحح تاریخ بیهقی



کلیدر را سال ها پیش خوانده بودم، وقتی که داشت به مرور منتشر می شد. البته پیش از چاپ کلیدر، دیگر آثار محمود دولت آبادی مانند «اوسنه بابا سبحان» و «گاواره بان» و «با شبیرو» و دیگر داستان های او را در دهه ۵۰ خوانده و شیفته قلم این مرد بزرگ شده بودم. اما کل کلیدر را یک کله، ۲۴ سال پیش، یعنی سال ۴۰۰۰ میلادی در لندن که تنها بودم و باوقت زیاد، خواندم و دیوانه این قلم شدم، چنان که بسیاری شدند. از آنجا که نگاه ادبی به کتاب داشتم حتی خیلی بیشتر شیفته کتاب شدم. این کتاب را نمی خواندم، می بلعیدم. تاب نداشتم. شبانه روز در فکر جریان و ماجرای کتاب بودم. البته در سال های مختلف بخش هایی از کلیدر را به مناسبت های مختلف می خواندم. دوره کتابی که الان دارم، پاره پوره شده از فرط خواندن، چون امانت می دادم که دانشجویان علاقه مند هم می خواندند. به ارتباط دولت آبادی با تاریخ بیهقی اشاره مختصری بکنم و بگذرم. دولت آبادی شیفته تاریخ بیهقی است و کی هست که نباشد، حتی از معاصران، از نویسندگان و شاعران. و این یک برکتی است برای زبان فارسی که آن سر زبان فارسی به این سر زبان فارسی متصل می شود. آن درخششی که تاریخ بیهقی در ادبیات کلاسیک ما دارد. کلیدر دولت آبادی در آثار معاصر دارد.

اشاره بکنم به شباهت هایی که بین کلیدر و تاریخ بیهقی می بینم و همین شباهت ها شاید شیفتگی آقای دولت آبادی به بیهقی را زیاده زد است. تاریخ بیهقی و کلیدر، هر دو مایه تاریخی دارند. از تاریخ مایه گرفته اند اما به ادبیات متصل شده اند. تاریخ بیهقی تاریخی است که در ادبیات حلول کرده است و کلیدر هم تاریخی است که با ادبیات معنا پیدا کرده و سیمای رمان و داستان به خود گرفته است. هر دو مال منطقه سبزوار هستند. وقایع کلیدر به بعد از شهریور ۲۰ مربوط است و به نظر می رسد که نویسنده خیلی از وقایع را از زبان ناظران آن ماجرا شنیده است. بیهقی هم همین کار را کرده است. او هم در متن یک ماجرای تاریخی بوده، خودش آن هال راال می کرده. اما پس از ۳۰-۴۰ سال که از کار کنار کشیده بود، یاد داشت های خودش را کتابت کرد و آن را دستمایه تاریخ خودش قرار داد. تفاوتی که بین بیهقی و دولت آبادی هست، این است که تاریخ بیهقی تاریخی است که به ادبیات ره پیدا کرده و کلیدر رمانی است که از تاریخ وام گرفته و بیشتر داستان است تا تاریخ. در حالی که بیهقی بیشتر تاریخ است تا ادبیات به معنای مطلق کلمه.

● دولت آبادی آنچه دارد از دولت

تاریخ بیهقی دارد



جواد اسحاقیان، نویسنده، منتقد ادبی و از داوران جایزه مهرگان

کتابی که من نوشته ام تحت عنوان «کلیدر» رمان حماسه و عشق»، ۲۰ سال پیش در سال ۱۳۸۳ توسط نشر گل آذین منتشر شد. این کتاب را در حالی می نوشتم که به شدت تحت تأثیر کلیدر بودم و احساس می کردم از نظر زبان بسیار غنی است. من تاریخ بیهقی را در دانشگاه تدریس کرده ام و متوجه ارتباط میان این دو کتاب شده بودم و به شدت در آن دل نهاده بودم. حالا پس از ۲۰ سال کتاب دیگری در دست انتشار دارم با عنوان «با بویطقای نو در رمان کلیدر» که بخشی از حرف هایی که در اینجا می زنم، متعلق به جلد دوم کتاب است. در واقع سخنرانی من دو بخش دارد، بخشی در ستایش و بخشی در انتقاد کلیدر.

آقای دولت آبادی ذهنیتی از نظر زبان، زبان بیهقی است، نه به این دلیل که سبزواری است. به این دلیل که زیانش با زبان بیهقی عجین شده است. اصلاً نگار وقتی فکر می کند، زبان و ذهنش تاریخ بیهقی است. به این دلیل نمی تواند خودش را از تاریخ بیهقی منفک کند. که این امر هم جنبه مثبت دارد و هم منفی. دولت آبادی آنچه دارد از دولت تاریخ بیهقی دارد. و اگر تاریخ بیهقی نبود، دولت آبادی ای به آن صورتی که امروز از او صحبت می کنم وجود نمی داشت. زبان دولت آبادی در همه آثارش حضور دارد و این یک امتیاز بسیار والاست و آنچه که به آثار او ارزش می دهد، عمدتاً در وجه غالب زبان است. از تفاوت های تاریخ بیهقی با کلیدر این است که در تاریخ بیهقی، تاریخ به پیش زمینه می آید و زبان به پس زمینه می رود و زائر هم تاریخ است نه ادبیات. در آثار دولت آبادی وجه غالب زبان است و آنچه به پس زمینه می رود مسائل اجتماعی و تاریخی

است. به این ترتیب من تصور این است که کسانی که شیفته آثار دولت آبادی می شوند، در وجه غالب به خاطر زبان گیرای آثار اوست. کلیدر شعر منشور است. جمله ای از دکتر شفیعی کدکنی نقل می کنم درباره شعر منشور: «شعر منشور به لحاظ تکنیک موسیقی، موسیقی خاص خودش را دارد که گاه از نوعی قافیه های میانی و حتی آهنگی خاص برخوردار است. هر عاملی که بتواند زنجیره زبان شعر گوینده را به لحاظ موسیقایی، از زبان معمول گفتار امتیاز بخشد. به عنوان عامل موسیقایی شعر مورد استفاده قرار می گیرد... نثر هنری یا شعر منشور، نثری است که مجاور حضرت شعر می شود و از همان آرایه های لفظی و معنوی شعر و نظام شعری برخوردار شود.»

به این نمونه ها از کلیدر دقت کنید: «او... [خان عمو] لحظه ها را می قاپید، چپاول می کرد، می چشید و دم را قذحی سر می کشید، خوش دار مستی، زمانه را چنان می پسندید که اسبی باشد.» از نثر کلیدر آنجا که هیجان غالب می شود و تنش های درونی سر باز می کند، نثر به شدت لگام گسیخته است و نویسنده فعل را حذف می کند. در واقع

وقتی هیجان درونی سرریز می کند، چه جای این است که فعل بیابوری، زیر فعل در آخر جمله می آید، همان طور که قافیه در پایان بیت می آید و مانند نقطه آن را تمام می کند. بنابراین دولت آبادی گاه فعل را از زبان خودش حذف می کند و اجازه می دهد این سیلان درون به طور کامل طی شود. گاه در پنج سطر فقط یک فعل می آورد. اگر کسی بیاید و فعلی در چنین متنی بگذارد، کل آن موسیقی شعری هدر می رود. به این

دلیل می خواهم بگویم که از نظر زبان، آثار دولت آبادی، شاهکار است.

در کتاب «ما نیز مردمی هستیم» که گفت وگویی بلند با دولت آبادی است، درباره حذف فعل در پاسخ به این پرسش که «شما گاهی وقت ها فعل به کار نمی برید، یعنی دو کلمه یاد و جمله بدون فعل را برای بیان یک احساس کافی نمی دانید. این چه شیوه ای است؟» می گوید: «این همان سلیقه موسیقایی من است که من فکر می کنم وقتی که کلمه می نشیند جای خودش، درست مثل آن ابزاری است که می خورده به سنج و می گذارد تا بازتاب سنج را بشنوم. بنابراین با یک «بود» یا «شد» جمله را نمی بندم و خفه اش نمی کنم. می خواهم رها بگذارمش تا پژواک موسیقی کلام را بشنوم.»

اما اگر بخواهم وارد بخش نقد شوم، باید در ابتدا بگویم که آثار دولت آبادی به معنی دقیق کلمه رمان نیستند و قصه هستند. همان طور که آقای گلشیری از این اثر یاد می کرد و آن را قصه و روایت می دانست. یک دلیلش رابطه میان زبان و ذهن شخصیت هاست. میان زبان و ذهن رابطه ای متقابل وجود دارد و هر کس به میزان واژگانی که دارد می تواند حرف بزند و ببیندیش، حوزه و آفاق اندیشه شما می تواند به اندازه زبان شما باشد. بسیاری از شخصیت های کلیدر وقتی حرف می زنند، با وجود اینکه چوپان و سرگردنه بگیر و بی سواد مطلق اند، چنان شاعرانه سخن می گویند که درمی مانید این چه حرف زدنِی است. به تکه ای از حرف زدن خان عمو که از همین دست شخصیت هاست گوش کنید: «گم شود این دل بستگی، جای تو نیست جان من. ای ناله های زنانه، دور از من بایست. گزلیکی اگر به دست داری در چشم من نشان اما سایه ای پژمرده اگر هستی به گورستان برو. خانه قلب خان عمو میدانگاه تازش و خون است. فواره می زند از من فریاد.»

اگر این عبارت گفت وگوی درونی دولت آبادی بود، می پذیرفتم. اما خان عمو چی؟ این زبان، زبان یک چوپان سرگردنه بگیر نیست، بلکه زبانی شاعرانه است. محمود دولت آبادی به عنوان نویسنده همیشه زبان خود را بر تمام شخصیت ها، اعم از زن، مرد، کودک، روستایی، شهری و ... تحمیل می کند. این نقض هنجارهای آهنین رمان است که زبان و شخصیت تناسب ندارد.

نکته دیگر، من سال ۱۳۷۶ مقاله ای نوشتم به اسم «از دُن آرام تا کوچه های پر آشوب کلیدر» و در آن نزدیک به بیست نمونه اقتباس های آقای دولت آبادی را از رمان «دُن آرام» توضیح دادم. البته وقتی به ایشان مطرح کردم، منکر شدند.

● اگر حرف گلشیری ملاک باشد باید کل ادبیات روس را بگذارد کنار

دکتر علی خزاغی فر، مترجم، مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه مترجم



من متقاعد نیستم که کلیدر رمان نیست. نکته ای که [آقای اسحاقیان] درباره ناهم خوانی رمان و شخصیت گفتند که گوینده باید مطابق با شخصیت اجتماعی اش صحبت کند. البته قانونی در رمان هست، اما یک قانون بالادستی هم در رمان هست که اتفاقاً خود آقای گلشیری در نقدی که بر کلیدر نوشتند و این سنگ را جلوی پای این رمان انداختند، به آن اشاره می کنند. این قانون می گوید زبان قراردادی است بین نویسنده و خواننده. یعنی خواننده از همان صفحه اول می فهمد که قرار است وارد چه



پیام تلفنی محمود دولت آبادی بخش ویژه فصل دوم سلسله نشست های «هزار و یک شب رمان» بود

امیدوارم روزی به مشهد و دانشگاه فردوسی بیایم

حضرت بولفضل [بیهقی] نوشت که مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب. مرا هم چاره نبود جز همین کارها که توانستم انجام بدهم و در سایه لطف بزرگان ادب معاصر و کلاسیک و دانشگاهی و... و در سایه مهر هم پنهان. بسیار سپاسگزارم و بسیار ممنونم از اینکه شما همچنین زحمتی را به عهده گرفتید. امیدوارم که توفیق حاصل شده باشد. می خواهم به احترام شما یک جمله هم از حضرت استاد [بیهقی] بخوانم برای شما. به عنوان پایان «چنان دان که مردم را به دل مردم توان خواندن. و دل از بشنودن و دیدن قوی و ضعیف گردد، که تا بد و نیک نبیند و نشنود شادی و غم نداند اندرین جهان. پس بیاید دانست که چشم و گوش دیده بانان و جاسوسان دل اند که آن رسانند به دل که ببینند و شنوند. و وی را آن به کار آید که ایشان بدو رسانند.»

منتظرم که روزی به مشهد بیایم. منتظرم...

پایدار باشید.

رمانی شود. این نیست که آقای دولت آبادی این مطلب را ندانند، می داند و پای قراردادش هم می ماند. به نظر نقض آنجاست که قرارداد نقض شود. اگر به آن قانون استناد کنیم می توانیم بگویم سینمای علی حاتمی هم سینمای به درد نخوری است، چون تصویری از شاه قاجار ارائه می دهد که واقعی نیست. اما علی حاتمی با قرارداد های خودش فیلم می سازد و دولت آبادی هم با قرارداد های خودش داستان می نویسد. درباره شباهت دن آرام با کلیدر هم باید بگویم این درباره اکثر رمان ها مطرح است و نویسندگان دوست ندارند راجع به این موضوع حرف بزنند و اگر بزنند آدرس اشتباه می دهند، چون گاهی واقعا آدم خودش هم نمی داند جقدر تأثیر پذیرفته و از کجا. اتفاقاً من می خواستم بگویم کلیدر اگر از چیزی الهام گرفته باشد، آن رمان «نان و شراب» است. در عین حال به قولی مهم نیست از کجا گرفته ایم، مهم این است که چطور یی بیان کرده ایم. به نظر من کاری که با زبان کرده مهم است و این کار کارستان است. اگر حرف آقای گلشیری را ملاک قرار دهیم که گفته کلیدر رمان نیست و نقالی است، باید کل ادبیات کلاسیک روس را بگذارد کنار.

● کلیدر از دولت شاهنامه هم هست

دکتر نجم الدین گیلانی، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی

من از زمانی که به دنیا آمده ام با کلیدر هستم. حتی پیش از آنکه کلیدر را بخوانم. من از خانواده عشایر زاگرس هستم. تجربه هایی داشتم که در

کلیدر آمده است. من حس قنارت مرد هنگام درو گندم دیم را تجربه کرده ام، بز مرگی را دیده ام، معنی تفنگ دست گرفتن را می دانم. این از تجربه زیسته من. می خواهم از منظر فلسفه نیچه نگاه کوتاهی بر کلیدر داشته باشم. خنده کارمایه کار مردان کلمیشی در کلیدر است. فلسفه نیچه هم فلسفه خندیدن است. در ابتدای کتاب حکمت شادان می گوید، آنکه خندیدن نمی داند کتاب های مرا نخواند. یا می گوید کانت از جنگل دانایی دست خالی بازگشت چون خندیدن نمی دانست. مردان کلیدر هنر خندیدن را خوب بلدند. در کوران زندگی همه شان این ویژگی را دارند. همچنین آری گویی به زندگی نیچه را در این اثر دیدم. آبرمرد نیچه را در کلیدر با همان خلق و خو که آری گویی به زندگی است می توانید ببینید. در سخت ترین شرایط می خندند و شوخی می کنند. آبرمرد می گوید هر چه آمد خوش آمد. به قول فردوسی که می گوید:

بد و نیک همه ز یزدان بؤد
گل مرد باید که خندان بود
لب محمد مصائب زیادی از سر
گذرانده است. اما می بینیم که شروع می کند به آواز خواندن و می گوید کار بر سر مر می آید.

جنبه های حماسی و مشترکی بین کلیدر و شاهنامه هست. می خواهم به حرف استاد عزیز که گفتند دولت آبادی آنچه را اضافه کنم که بخشی از کلیدر به دولت شاهنامه فردوسی است. گل محمد همانند رستم پر اشتهاست. اسب متفاوت هم دارد همان طور که رستم رخس را داشت. در واقع همه قهرمانان کلیدر اسب متفاوتی دارند. همان طور که همه قهرمان های شاهنامه. ویژگی های بدنی قهرمانان کلیدر خیلی شبیه به قهرمانان شاهنامه است. توصیف هایی که از خان عمو می دهد درست شبیه توصیف هایی است که فردوسی از زال دارد. با صبرخان -از دیگر قهرمانان کلیدر- شبیه بهرام چوبین است.

درباره الگوپذیری که اشاره شد هم باید بگویم گاهی حرفی را می بینیم آدم هایی در زمان های مختلف زده اند و ما نمی توانیم بگویم حتما تقلید بوده است. درباره سنت های عشایر که در کلیدر آمده، می شود به سنت های عزاداری، مانند گریبان چاک دادن، گیس بردن و رخ به ناخن خراشیدن اشاره کرد که هم در شاهنامه هست و هم هنوز در بعضی نقاط و در فرهنگ عشایر از سنت های شادی و عروسی، یابیندی به نان و نمک و موارد دیگر را نیز می شود یاد کرد.

چگونه زیستن و چگونه مردن هم در این اثر مهم است. قهرمان شاهنامه از این می ترسد که او را اعدام کنند و زخم روی او نباشد و در جنگ کشته نشده باشد. ز دار و ز کشتن ترسرم همی ز گردان ایران بترسم همی که نامرد خواند مرا دشمنم ز ناخسته بردار کرده تنم ناخسته تن یعنی تن بی زخم، تنی که در جنگ کشته نشده است. گل محمد از چه می ترسد؟ می گوید: من را خواهند کشت، می دانم. چه کشتنی؟ آن هم دار. اگر آدم را با گلوله ای خلاص می کردند چیزی. اما به دار می کشند، فکرش را بکن....